

نهضت ترجمه آثار یونانی هم درون جهان اسلام را تحت تاثیر قرار داد و هم بر قرون وسطای مسیحی و تحول بزرگ معرفتی را در آسیا و اروپا به دنبال داشت و همین امر چالش های فراوانی را در حمایت یا رد علوم فلسفی به دنبال داشت بگونه ای که برخی بر ضرورت آنها و برخی بر کفر بودن این معارف نظر دادند. از میان این چالش ها در شرق فلسفه اسلامی ساخته شد و در غرب فلسفه مسیحی.

۳- ویژگی های فلسفه اسلامی

فلسفه اسلامی دانشی بود که بسیاری از اندیشمندان خواسته اند در افقی بومی آن را خلق نمایند و حدود ده قرن پیشینه برای خود ساخته اند و مجموعه مشترکی از ویژگی ها را دارا می باشد.

۱- توجه به جایگاه ارزش مند خرد

فیلسوفان اسلامی بدون تعصب به بیگانه بودن منشأ فلسفی این معارف را از فرهنگ های مختلف اخذ نموده اند و مبنای آن توجه به حقیقت علم و

تفکر بوده است ، زیرا در تفکر دینی بجای توجه به ناقل به قول نقل شده پرداخته می شود .

۲- بومی سازی عقلانیت یونان

فرهنگ یونان چالش های عصری خود را داشته و سعی نموده بود به آن چالش ها پاسخ دهد و میراث معرفتی مناسب را بسازد ، چالش هایی مانند نسبیت حق و ارزش و سقراط و شاگردانش در مقام پاسخ گویی به این چالش ها بودند اما تفکر دینی مبتنی بر اطلاق حق و ارزش (نسبی نبودن حقیقت و اخلاق) بنا نهاده شده بود و دارای چالش های دیگری بود از جمله اینکه چه نسبتی میان انسان و مبدء هستی برقرار است و چگونه انسان ، جهان پس از مرگ را تجربه خواهد کرد و از این رو فیلسوفان مسلمان دغدغه حل این چالش ها را داشتند و با این نظر از فرهنگ یونانه برداشتی بومی انجام دادند.

۳- ترکیب روش شناختی

در تفکر بومی مسلمانان ، دریافت های پیامبران ارزش اصیل معرفتی دارد و عقلانیت بشر در تحلیل داده های این منبع به کار گرفته می شود و افراد نخبه جماعت با معنویت گرایی سلسه شهودهای معنوی انجام می

دهند و همین داده ها هم ارزشمند می باشند و روش عقلی در تبیین و دسته بندی آنها نیز نقش جدی ایفاء می کند .

فیلسوان اسلامی برابر چنین میراثی قرار گرفته اند خواسته اند میان سه روش وحیانی، عقلانی و عرفانی دست به ترکیب بزنند و هر کدام به شکلی چنین کتاری را انجام داده اند.

نمونه: رویکردهای فلسفه اسلامی

با حفظ سه عنصر مشترک در جایگاه و ترکیب عناصر رویکردهای متنوعی رشد یافت و از قرن دهم میلادی تا به امروز سه رویکرد عمده حضور معنوی داشته اند

۱- رویکرد فلسفه مشاء

یعقوب بن اسحاق کندی و فارابی اولین فیلسوفانی بودند که برجسته سازی عنصر عقلانیت سعی بر حفظ ارتباط دین و فلسفه از سوی و ترکیب فلسفه ارسطویی و افلاطونی از سوی دیگر داشتند و در این راستا فارابی کتاب الجمع بین رایى الحکمین را نوشت و ادعا کرد فقط شیوه بیان ارسطو افلاطون فرق دارد و الا دارای اختلافات جوهری نیستند اما

وارث اصلی این رویکرد حکمی ابن سینا می باشد که بواسطه کارهای زیاد و دقیق وی از این رویکرد یک مکتب فلسفی قویم ساخت.

ابن سینا شخصیتی بود که در مدارس دینی تحصیل کرده بود، به دانش های تجربی بویژه پزشکی علاقه وافر داشت و از فلسفه بهره مند شد بود و درکنار اینها به کار سیاست نیز پرداخته بود و این خصوصیات از او فردی جامع و متفاوت را می ساخت .

مهم ترین فیلسوف این مکتب ابن سینا بود وی اساسی ترین منابع فلسفی این مکتب را پدید آورد که پس از وی پیروان حکمت مشاء او را شاخص قرار داده متون او را شرح نمودند کتاب های مهم وی عبارت است از الشفاء، الاشارات و النجاه.

ارسطو حکمت را به نظری و عملی تقسیم می کرد و حکمت نظری شامل طبیعیات ، ریاضیات و الهیات می شد و حکمت عملی شامل اخلاق ، علم خانواده و سیاست می گشت اما ابن سینا دو کار مهم در حوزه تقسیم علوم انجام داد :

الف) وی الهیات را به دو قسمت بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص دسته بندی کردی و بحث اولی را در هستی شناسی تعیین نمود (در حالی که این عنوان در کتاب های ارسطو بصورت صریح وجود نداشت) و بحث دومی را به خدا شناسی

اختصاص داد و با این کار، می‌باید اثبات وجود خداوند و صفات او به فلسفه کشیده شد.

ب) مسأله نبوت و رهبری و حیانی از سوی خداوند در نظر ارسطو مطرح نبود، ابن سینا در کنار اخلاق و علم خانواده و سیاست، نبوت و رهبری پیامبرانه را مطرح ساخت.

۱-۱- انسان‌شناسی

فیلسوفان مشاء می‌گویند ما دو پاره موجود می‌بینیم برخی بر مقتضای طبیعت جسمانی خود حرکت می‌کند و برخی مخالف مقتضای طبیعت جسمانی خود نیز حرکت دارند پس در آنها چیزی هست که در دیگری‌ها نیست و این حرکت تابعی از اراده می‌باشد و چون اراده هست حرکت مخالف طبیعت دارند و این اراده تابعی از علم است پس در این دسته موجودات ادراکی در کار است، این حال در وجودات دسته دوم را زندگی می‌گوید از این رو موجود را به زنده و مرده (جامد) تقسیم می‌نمودند و حیات و زندگی را به معنای ادراک و حرکت می‌دانستند و انسان را موجود زنده ای می‌دانستند که دارای ادراک، اراده و حرکت است.

آیا این خصوصیات انسان جنبه جسمانی او هست یا مجرد و جدا از جسم است؟ ابن سینا یک دلیل عمده می آورد که نفس انسان (زندگی) امری مادی نیست بلکه امری مجرد است.

او می گوید مادیات دو صفت عمومیدارند مکان دارند و تقسیم پذیر می باشند و زمان دارند و تغییر پذیر هستند در حالی که ما درک می کنیم که نفس و علم ما قابل تقسیم نیست چه اینکه ما تغییرپذیر نیستیم و بعد از سال ها باز همان نفس قبلی را داریم پس ما خصوصیات مادی و جسمانی را نداریم پس نفس ما مجرد و غیر جسمانی است.

پرسش درباره انسان این بود که آیا انسان ها قبل از جسم داشتن وجود داشتند یا نه؟ جواب ابن سینا خیر است او باور داشت انسان ها زندگی پیش از جسم ندارند زیرا تشخص و فردیت (این بودن جزئی) وقتی حاصل می شود که جسمانیت و مادیت باشد وقتی قبل از جسم، مادیت در کار نیست نفس جزئی هم نخواهد بود از این رو اودنیای قبل از زندگی مادی را قبول ندارد.

آیا انسان پس از مرگ، دوباره می تواند زندگی جسمانی داشته باشد؟ ابن سینا به این پرسش نیز جواب منفی می دهد وی می گوید پس از آنکه انسان جنبه بالقوه خود را از دست داد و امر مجرد شد دیگر نمی تواند

بازگشته امر جسمانی شود و از این رو معاد جسمانی را بر اساس اصول فلسفی قابل تحلیل نمی داند.

۱-۲- جهان شناسی

ابن سینا واقعیت رو دو مفهوم تحلیل می‌کرد چیست (ماهیت) و هستی (وجود) و می گفت کار فلسفه هستی شناسی است اما دیگر دانش ها از ماهیت ها صحبت می کنند از این رو کار فلسفه شناخت صفات کلی وجود است.

وی تحلیل می کرد وجود چیزی گاهها از خودش است می شود واجب الوجود و گاهها از دیگری هست می شود ممکن الوجود و هر ممکن الوجودی در جهان نیازمند واجب الوجود است پس در جهان موجودات ، واجب الوجودی هست که همان خداست و الهیات به بحث از صفات او می پردازد.

از نظر فیلسوفان اسلامی ، جهان ممکنات (ممكن الوجود) یا مادی است یا مجرد ، در صورت مادی بودن دو جنبه دارد جنبه صورت و فعلیت و جنبه قوه و مادیت ؛ هنگامی حرکت رخ می دهد که جنبه بالقوه ، بالفعل شود از این رو حرکت و تنغییر تبدیل شی بالقوه به بالفعل است و زمان نیز

مقیاس سنجش حرکت است از این رو خود ماده و حیث بالقوه حرکت ندارد و زمان هم ندارد پس قدیم می باشد و نمی توان گفت ماده(حیث بالقوه) کی به وجود آمده است ، از این رواز نظر ابن سینا ماده قدیم می باشد و زمانی قبل از پیدایش آن نبوده است.

ابن سینا می گوید عالم مادی ، جهان تغییر است و عالم مجرد جهان ثبات و نمی شود واجب الوجود مستقیما به جهان ماده و متغیرات علم پیدا کند چون در آن صورت علم خداوند نیز تغییر پیدا می کند از این رو وی معتقد است خداوند بصورت مستقیم به جهان مادی علم ندارد بلکه از طریق علم به علت های آن علم دارد .

ابن سینا می گوید کلیات و حقیقت ها در جهان مادیات بصورت آغشته به جزئیات هستند و حقیقت کلی در قالب آنها هست عقل انسان به کمک قوه فرامادی بنام عقل فعال ، با مشاهده مادیات به آن حقیقت کلی می رسد و فرایند علم یابی این گونه رخ می دهد.

از نظر فیلسوفان مشاء تزکیه و تصوف نیز برای رسیدن به حقیقت اشیاء می دانند حتی ابن سینا در دوره ای که به تصوف علاقه مند شده است دین داری را در سه صف عابدان ، زاهدان و عارفان طبقه بندی می کند و

کار عارف را در وقت عملی از نفس برای گرفتن حقیقت از عقل فعال می

دانند و بالاخره حکمت عملی مقدمه حکمت نظری قرار می گیرد.